

در این شماره:

نقشه خامنه‌ای برای نیم قرن آینده ایران

درباره کامیون‌داران

تخم و تزک «نژاد آریایی»

مغزهای کوچک زنگ زده

حرکت آنارشیک و استعمار پرولتاریا

اتش • شماره ۸۴ • آبان ۱۳۹۷

email: atash1917@yahoo.com

درباره کامیون‌داران

گزیده‌ای از نامه یکی از خوانندگان آتش

اعتصاب کامیون‌داران، بحث‌هایی را در مورد جایگاه طبقاتی کامیون‌داران در بین محافل چپ راه انداخته به این مضمون که آیا بخشی از طبقه کارگر هستند و به‌طور کلی ماهیت طبقاتی این اعتصاب چیست؟ بخشی از دغدغه‌ها در این مباحث آن است که آیا «چپ مارکسیست» مجاز است که از اعتصاب آنان حمایت کند؟ در این دغدغه‌ها یک نوع بهت‌زدگی در مورد اهمیت اعتصاب کامیون‌داران و پتانسیل آن در ایجاد اختلال در گردش اقتصادی می‌توان مشاهده کرد. بهت‌زدگی از آن رو که انتظار عمومی و همیشگی اکثر این محافل آن است که چنین نقشی را اعتصاب سراسری کارگری بازی کند. اما دلیلی برای بهت‌زدگی و گیجی موجود نیست. زیرا سرمایه‌داری و کارکرد و قوای محرکه ویرانگرش فقط کارگران را به فقر و فلاکت نمی‌اندازد. بلکه دامن اکثریت مردم را که در قشرهای مختلف اقتصادی/اجتماعی جای دارند می‌گیرد و به‌طور عینی آن‌ها را متحدین طبقه کارگر می‌کند. جایگاه طبقاتی کامیون‌داران از اسم این نهاد پیوسته است. یعنی کسی است که صاحب ابزار کارش است. اما کارگر فقط صاحب نیروی کارش است و فقط در صورتی می‌تواند از نیروی کارش برای امرار معاش استفاده کند که صاحب ابزار تولید، او را در ازای دستمزد استخدام کند.

کامیون‌دارانی که خود صاحب کامیون و راننده آن هستند، جزو قشر خرده‌بورژوازی هستند که صاحب ابزار تولید است ولی کسی را هم استثمار نمی‌کند. اما بخشی از آن‌ها که چندین کامیون داشته و رانندگانی را در استخدام دارند، بورژوازی کوچک محسوب می‌شوند. موقعیت رانندگان کامیون که روی کامیون کسان دیگری کار می‌کنند، متفاوت است. آن‌ها بخشی از طبقه کارگرند. رانندگان هم در اعتصاب‌های اخیر شرکت داشتند اما اکثریت با قشر صاحبان کامیون بود. این‌ها بخشی از طبقه کارگر نیستند اما اعتصابشان، واکنش اعتراضی به اثرات کارکرد خردکننده سرمایه‌داری است. کارکرد نظام سرمایه‌داری، لایه‌های پایینی تولیدکنندگان خرد در صنعت و کشاورزی و حمل و نقل و... را در مقاطعی گسترش می‌دهد و در مقاطعی نابودشان می‌کند. مرتباً سرمایه‌های کوچک امکان رشد و نمو در عرصه‌هایی را پیدا می‌کنند که ورود به آن‌ها برای سرمایه‌های بزرگ سودآور نیست. اما گرایش سرمایه‌داری به آن است که همواره کوچکترها توسط بزرگترها از دور خارج شده یا بلعیده می‌شوند. به همین علت شاهد اعتصاب بازار و موبایل‌فروش و کامیون‌دار و کشاورزان صاحب زمین هستیم. این‌ها هیچ‌کدام بخشی از طبقه کارگر نیستند ولی به‌عنوان بخشی از بشریت، به‌طور عینی در نابود شدن نظام سرمایه‌داری منفعت دارند. همین مسئله در مورد قشرهای بورژوا و خرده‌بورژوا در میان ملل تحت ستم و زنان صادق است. اما اغلب اوقات خود و سخنگویان‌شان مساله را این‌گونه ندیده و این‌طور تبیین نمی‌کنند. داشتن منفعت عینی در نابودی سرمایه‌داری با افق‌های تنگ بورژوازی که اغلب در آنان غلبه دارد، در تضاد است. هرچند که کارگران نیز به‌طور خود به خودی صاحب افکار و افق و برنامه‌ای کمونیستی که منطبق بر منافع عینی طبقاتی‌شان است، نمی‌شوند و نباید در این زمینه به گرایش «جسمیت بخشیدن به طبقه کارگر» افتاد، اما موقعیت طبقاتی عینی نقش مهمی در غلبه افق‌های بورژوازی در میان قشر خرده‌بورژوازی دارد. در هر حال، همه این قشرها می‌توانند و باید تحت رهبری پرولتاریا و برای انقلاب کمونیستی متحد شوند تا رها شوند. زیرا تمام رنج‌هایی که گریبان قشرهای غیر پرولتاری را گرفته از یک واقعیت سرچشمه می‌گیرد: این‌که سرمایه‌داری یک نظام اقتصادی/اجتماعی است که تعاون جمعی انسان‌ها در تولید معیشت و اقتصاد

ادامه در صفحه ۸

نقشه خامنه‌ای برای نیم قرن آینده ایران

و خانواده تا آموزش و بهداشت و پژوهش‌های علمی و هنرهای نمایی.

این سند، در نهایت وقاحت پیشرفت جامعه را در گرو غرق شدن هرچه بیشتر مردم در باورهای خرافی مذهبی و اعتقاد به عوالم غیب و شهود، خداپرستی و به انتظار عدالت نشستن از جانب «خدای روزی‌دهنده» و «انتقام‌گیرنده از ظالمان» می‌داند. گویی در چهل سال گذشته کم از این محصولات موهوم و یاوه به خورد مردم داده‌اند.

سند الگوی پسرقت می‌گوید، در صورت دینداری و تبعیت مردم از قرآن و سنت پیامبر (یعنی از خرافه و جهل) و روحیه جهادی (یعنی کشتن و کشته شدن برای رژیم اسلامی) و پاسداری از میراث انقلاب اسلامی (یعنی پاسداری از حاکمیت باند تبه‌کار ولایت فقیه و دیگر اسلام‌گرایان حاکم) تا سال ۱۴۴۴ مردم از «امنیت، آرامش، آسایش، سلامت و امید زندگی در سطح برتر جهانی» برخوردار خواهند شد و «تا آن زمان، سلامت محیط زیست و پایداری منابع طبیعی، آب، انرژی و امنیت غذایی ... در کشور فراهم شده؛ کشف منابع، خلق مزیت‌ها و فرصت‌های جدید و وفور نعمت برای همگان ... فقر، فساد و تبعیض در کشور ریشه‌کن گردیده و... دسترسی آسان همگانی به نظام قضایی عادلانه تامین شده است.»!!!

واقعا کدام دیوانه‌ای را می‌توان یافت که خیال کند مردم تا سال ۱۴۴۴ این حکومت و جنایت‌هایش

ادامه در صفحه بعد

خامنه‌ای در ۲۲ مهر، الگوی پایه اسلامی- ایرانی «برای پیشرفت ایران در ۵۰ سال آینده» را معرفی کرد. رهبر جمهوری اسلامی این سند را در شرایطی ارائه می‌کند که جامعه در جوش و خروش برای سرنگونی رژیم و در جستجوی یک جامعه بدیل است که از سر تا پا و در هر جنبه از سیاست و فرهنگ و روابط اقتصادی و اجتماعی، بنیادا و به‌طور رادیکال با نظام اسلامی متفاوت باشد.

بر خلاف نام پرطمطراقی که بر این سند گذاشته‌اند اما هیچ نیست مگر شرح منظم و دسته‌بندی‌شده اصول و مبانی قهقرایی که از چهل سال پیش بر ایران حاکم بوده است و به یقین نام آن را باید «سند الگوی پسرقت» گذاشت.

در این سند رهبر جمهوری اسلامی، آینده «مطلوب» خویش را ترسیم کرده است. اما این آینده‌ای است که نه تنها برای اکثریت مردم «مطلوب» نیست بلکه ترسناک‌تر از چهل سال گذشته هم هست. زیرا الگویی است برای هرچه غلیظتر و نهادینه‌تر کردن ادغام دین در دولت. سند برای قابل تحمل کردن این نظام ارتجاعی، به شیوه و سیاق چهل سال گذشته وعده‌های دروغین اقتصادی و اجتماعی را ضمیمه کرده و می‌گوید: «در سال ۱۴۴۴ ایران از نظر سطح کلی پیشرفت و عدالت در شمار چهار کشور برتر آسیا و هفت کشور برتر دنیا» خواهد شد. ابزار و طرق رسیدن به این «برتری»‌ها هم هیچ نیست به‌جز جامعیت بخشیدن به حاکمیت مطلق دین در همه امور جامعه - از اخلاق و قانون و قضا

را تحمل کرده و پاسدار میراث آن خواهند بود؟ واقعا کیست که نداند اگر قدرت لخت و عریان دستگاه امنیتی و نظامی نبود این مردم سال‌ها پیش رژیم جمهوری اسلامی را درهم کوبیده بودند.

سند الگوی پسرقت مدعی است تا سال ۱۴۴۴ ایران اسلامی، «در تولید اندیشه، علم و فناوری» رتبه پنجم را در جهان خواهد داشت!

رژیمی که به‌جای تدریس اصول پایه‌ای علم زیست‌شناسی و تئوری تکامل (یا فرگشت) چارلز داروین در مدارس و دانشگاه‌ها، قصه‌های مذهبی که مخلوق ذهن خیال‌پرداز انسان هستند و نه حاصل علم و پژوهش علمی را در مدارس تدریس می‌کند، در تولید علم و دانش قدم از قدم نمی‌تواند بردارد. البته می‌تواند مصرف‌کننده نتایج پیشرفت‌های علمی باشد. مثلا از پیشرفته‌ترین درمان‌های سرطان که حاصل کاربست نظریه فرگشت داروین هستند، برای افزودن بر طول عمر رهبر جمهوری اسلامی یا دیگر ملایان استفاده کند. اما جامعه‌ای که چنین رژیمی در آن حاکم است تا هزار سال آینده هم به‌پای مدارج علمی متوسط دنیا هم نمی‌رسد.

ببینید این سند در بخش «مبانی انسان‌شناختی» چه می‌گوید:

«هدف از آفرینش انسان، معرفت و عبادت پروردگار ... است». اصل اول شناخت علمی (و نه دینی) از وجود و هستی انسان آن است که انسان نه مخلوق به‌اصطلاح پروردگار که محصول پروسه تکاملی در انواع موجودات زنده روی زمین است و نزدیک‌ترین خویشاوند ما شامپانزه‌ها و گوریل‌ها هستند که نیای مشترک‌مان با آن‌ها به چند میلیون سال قبل برمی‌گردد. وجه تمایز ما انسان‌ها در آن است که در نتیجه تکامل (تکاملی که نه بخشی از یک طرح بزرگ بوده است و نه هدفمند) صرفا آن بخش از طبیعت زنده هستیم که فکر می‌کند، تجارب خود را دسته‌بندی و سنتز کرده و به نسل‌های بعد یا به هم‌نوعان خود در اقصی نقاط جهان منتقل می‌کند. هدف تعیین کردن برای «آفرینش» انسان توسط «پروردگار» یواهای خرافی است و چند قرن است که پرده از این کلاهبرداری دینی برداشته شده است. انسان‌شناسی علمی ثابت کرده است که در سپهر

بزرگ هستی وجود یا عدم وجود انسان دارای هیچ هدفی نیست مگر هدفی که انسان‌ها خودشان برای زندگی‌شان تعیین می‌کنند. وجود یا عدم وجود ما برای هیچ بخش یا جزء یا جنبه از این سیاره اهمیتی ندارد. ما توسط هیچ آفریننده‌ای خلق نشده‌ایم و «اشرف مخلوقات» هم نیستیم و به‌طور عینی، وجود ما در کهکشانی که زندگی می‌کنیم همسنگ با یک قلوه سنگ است. اما این به‌معنای آن نیست که آدم‌ها نباید ارزشی برای هم قائل باشند و یا به جان هم بیافتند. به‌معنای آن نیست که زندگی ما هدفی ندارد. همه انسان‌ها در زندگی هدف دارند. افراد مختلف بر حسب جهان‌بینی‌های مختلف، اهداف زندگی‌شان را تعیین می‌کنند. طراحان الگوی پسرقت هم بر حسب جهان‌بینی ارتجاعی خود هدفشان را تعریف کرده‌اند و هدفشان این است که نظام ضد مردمی‌شان را حفظ و تقویت کنند.

این‌ها اصول علمی پایه‌ای و اولیه در انسان‌شناختی هستند اما جمهوری اسلامی در چهل سال گذشته مرتبا کارزاری علیه این اصول اولیه علم پیش برده است. ترقی و پیشرفت علمی بشر در پانصد سال گذشته مدیون بیرون کردن دین و افکار مذهبی از حیثه علم و آموزش و تحصیل علم بوده است. اما جمهوری اسلامی بیرون کردن علم و جایگزین کردن افکار علمی با افکار دینی را مایه حیات و حاکمیت خود بر مردم می‌داند. پیشرفت علمی جامعه ایران امروز بیش از هر چیز به بیرون راندن دینمداری از حوزه آموزش ابتدایی و آموزش عالی و پژوهش‌های علمی گره خورده است. توده‌های مردم این واقعیت را می‌دانند و حس می‌کنند. به همین علت، هرکس که دستش به دهانش می‌رسد فرزندان را روانه کلاس‌های علمی و هنری خارج از حوزه دینمداری حکومت می‌کند و هر دانش‌آموخته علم آرزوی ورود به دانشگاه‌های خارج از ایران را دارد. مبارزه برای کوتاه کردن دست دینمداری از حوزه آموزش و پرورش ابتدایی و متوسطه و عالی یک رکن اساسی مبارزه علیه ادغام دین و دولت است. حتی آموزگاران و استادانی که خودشان باورهای دینی دارند، باید برای تحقق این امر مبارزه و تلاش کنند. زیرا

وظیفه آنان به‌عنوان معلم، ترویج دینمداری نیست. بلکه ترویج علم است. این دو با یکدیگر مانع‌الجمع هستند. این یک واقعیت انکارناپذیر است که فقط با شعبده‌بازی‌های نوع خامنه‌ای و شرکا می‌توان آن را انکار کرد.

حاکمان جمهوری اسلامی در دینمداری منفعت دارند. دینمداری به آن‌ها امکان می‌دهد که به‌سادگی هر جنایتی را به گردن خود مردم بیاندازند. ببینید این سند چه می‌گوید:

«جهان محل عمل و آزمایش ... انسان است و بر اساس سنت‌های الهی به کردارهای آدمیان واکنش نشان می‌دهد.»

یعنی، اگر فقر دامن‌گیر ده‌ها میلیون نفر شده است، اگر ریزگردها و خشکسالی زندگی میلیون‌ها نفر را به تباهی کشانده و منابع آبی نابوده شده‌اند، به‌علت آن است که مردم در آزمایش «الهی» مردود شده‌اند و نه این‌که منابع حیاتشان را سرداران سپاه و سران حکومت و بیت‌های امام و رهبری و بنیادها و آستان‌ها چپاول کرده‌اند.

سند الگوی پسرقت را توده‌های مردم باید بخوانند تا ببینند عملکرد چهل ساله این رژیم بر چه اصولی استوار بوده است. این رژیم با وارد کردن دین در اداره جامعه، با ادغام دین در دولت، با قراردادن قانون اساسی بر پایه شریعت، ارتکاب هرگونه جنایت سیاسی و امنیتی را علیه مردم توجیه شرعی کرده، مخالفین عقیدتی خود را به‌خاطر بی‌دینی و کمونیست بودن، بر مبنای شرع اسلام به دار کشیده و زندانیان سیاسی مخالف خود را قتل عام کرده است. بر اساس قوانین شرع زنان را به موقعیت اجتماعی دون‌پایه و پست رانده، لگدمال کردن آزادی‌های فردی و اجتماعی مردم را با تکیه بر قوانین شرع توجیه کرده است، چپاول دسترنج مردم را مقدس و الهی جلوه داده است و نابود کردن محیط زیست را «جهاد اقتصادی» قلمداد کرده است.

حرف ما با مردم این است: چهل سال تجربه بس است! همت کنید و آگاهانه هر شکل و جنبه از عادت توسل جستن به هر آن‌چه این حکومتیان باور و ایمان دارند را از خودتان دور کنید و بیرون بریزید و در شیوه تفکر خود انقلاب کنید و به‌جای خرافه دینی، بیاموزید

که به واقعیت‌ها به‌طور علمی نگاه کنید. متشرعین حاکم بی‌جهت اصول دین را پایه و اساس اداره جامعه قرار نداده‌اند. اصول دین و شرع به آنان خدمت کرده است تا حاصل دسترنج شما و منابع این کشور را به دارایی خود تبدیل کنند، تا جوانان را گوشت دم توپ جنگ‌های ارتجاعی‌شان کنند، تا استان‌های کشور و منابع طبیعی آن را تحت عنوان «حرم و حریم» امامان شیعه به تصاحب درآورند، ثروت‌هایی که حاصل دسترنج مردم است را تحت عنوان بودجه دولت و شهرداری برای مراسم و مناسک دینی چپاول کنند و با هزینه شما یک پایگاه اجتماعی از توده‌های کورذهن و عقب‌مانده برای خود درست کرده و آن‌ها را به جان مردم بیاندازند.

مردم: بدانید و آگاه باشید که مافیای اسلام‌گرایی حاکم، تمام این جنایت‌ها را با وارد کردن دین در عرصه اداره جامعه برای خود ممکن و موجه کرده است.

پس بیایید همت کنیم و این حقایق را وسیعا در میان مردم تبلیغ و ترویج کنیم. در جنبش‌های اجتماعی که کارگران و معلمان و کشاورزان و دانشجویان و قشرهای مختلف علیه رژیم به راه می‌اندازند، مانع از توسل جستن به هر شکل از نمادها و عادات مذهبی شویم و در مورد لطمات آن آگاهگری کنیم و علاوه بر این بگوییم شرکت در هرگونه مراسم و مناسک مذهبی که توسط ارگان‌های حکومتی و حامیان رژیم سازمان می‌یابد را باید تحریم کرد.

حرف ما با مردم این است: بدانید و آگاه باشید که هر زمان، در هر کجای دنیا، باورهای مذهبی، از حریم خصوصی افراد به درون حریم عمومی جامعه کشیده شده‌اند، هر زمان و در هر کجای دنیا دین و باورهای مذهبی به ارزش‌های اجتماعی جهانشمول تبدیل شده‌اند، به‌جز تباهی و عقب‌ماندگی ذهنی و فرهنگی و پسرقت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی چیزی به بار نیآورده‌اند.

در هر انقلاب و هر تحول اجتماعی و جنبش اجتماعی مهم، همیشه نیروهای طبقاتی ارتجاعی و بورژوازی تلاش می‌کنند رهبری آن تحول اجتماعی را در دست گرفته و افق و برنامه مطلوب خود را به‌عنوان «راه حل واقعی جامعه»

رضا شاه و تشکیل دولت متمرکز نیمه مستعمراتی در ایران

بخش شش:

تخم و ترکه «نژاد آریایی»



مختلف تحمیل کرد. صدها زبان و فرهنگ محلی و منطقه‌ای از بین رفتند تا هویت‌های ملی فرانسوی، اسپانیایی، ایتالیایی، بریتانیایی و غیره به وجود آمده و مستقر شدند. به این ترتیب پدیده «دولت-ملت» ایجاد شد و «هویت ملی» توسط نظریه‌پردازان بورژوازی اختراع و جعل شد. تئورسین‌های بورژوا ناسیونالیست برای مردم نظامی از باورها، تاریخ، زبان و خصلت‌های فرهنگی و احساس تعلق خاطر مشترک را تحت نام «هویت ملی» آفریدند و توسط دولت بورژوازی و دستگاه‌های نظامی و ایدئولوژیک دولت (نظام آموزش و رسانه‌ها) آن را به جامعه تحمیل و درونی کردند.^۱ بورژوازی منافع خودش را به عنوان منافع عمومی و «منافع ملی» معرفی کرد و با ایدئولوژی وطن‌پرستی و ناسیونالیسم چنین وانمود کرد که کارگران، دهقانان و سایر توده‌های مردم فرودست و

ادامه در صفحه بعد

این شیوه تولید سرمایه‌داری بود که ملت و ناسیونالیسم را به وجود آورد. دینامیک و عملکرد سرمایه به شکلی است که نمی‌تواند در یک منطقه جغرافیایی خاص محدود بماند. قانون حاکم بر سرمایه «یا گسترش بیاب یا بمیر» است و سرمایه به دنبال کسب سود، بازارهای جدید، مواد خام و نیروی کار، شعاع حرکت و تأثیرگذاری‌اش را ابتدا در سطح یک شهر بعد تمامی شهرها و مناطق یک کشور و نهایتاً در سطح جهان گسترش داد. وقتی نظام تولیدی سرمایه‌داری به شهرهای مختلف در محدوده جغرافیایی یک کشور مشخص سرایت کرد، نیاز به بازار واحد، زبان مشترک برای مبادله مداوم روزانه، ارتش و دستگاه بروکراسی سراسری، واحد پولی و اوزان مشترک داشت و همه این‌ها را دولت متمرکز بورژوازی گسترش داد و آن را عمدتاً بر مناطق روستایی و شهرستان‌ها و مناطق محل زندگی مردمی با زبان و هویت فرهنگی

ستم ملی و تبعیض اقتصادی، فرهنگی و سیاسی نسبت به ملل غیر فارس یکی از ویژگی‌ها و ارکان دولت متمرکز در ایران از زمان رضا شاه تا دوران جمهوری اسلامی است. روند شکل‌گیری تاریخی روابط سرمایه‌داری و دولت متمرکز حافظ آن در کشور چندملیتی ایران به نحوی بود که این دولت با هژمونی ملت فارس و با فرودستی، سرکوب و نفی موجودیت فرهنگی و ملی سایر ملل (کردها، عرب‌ها، ترکمن‌ها، بلوچ‌ها، ترک‌ها و غیره) تأسیس شد. ساخت و تثبیت ناسیونالیسم ایرانی و جعل «هویت ملی ایرانی» یکی از شوم‌ترین پیامدهای دولت پهلوی اول و رضا خان بود.

منشأ ناسیونالیسم

ملت، آگاهی ملی و ملی‌گرایی (ناسیونالیسم) مفاهیم تاریخی و ازلی و همیشگی نبوده‌اند، بلکه پدیده‌های جدیدی هستند که عمر آن‌ها به کمتر از سه قرن می‌رسد.

تحمیل کنند. چهل سال پیش یک جریان اسلام‌گرای ارتجاعی تحت رهبری خمینی موفق به این کار شد. خمینی با استفاده از گرایش‌های خود به خودی مردم به سمت دین و مذهب و با عوام‌فریبی‌های سیاسی و وعده‌های دروغین، رهبری توده‌های مردم که خواهان تغییر وضع بودند را در دست گرفت.

این تجربه تلخ اهمیت عظیم به چالش کشیدن تفکر ایده‌آلیستی دینی در میان توده‌ها و ضرورت آموزش آنان با شیوه تفکر علمی ماتریالیستی را نشان می‌دهد. سخن‌نیشدار لنین را هرگز نباید فراموش کرد که هشدار داد: «تا زمانی که مردم فرا نگیرند در پشت هر موعظه اخلاقی، دینی، سیاسی و اجتماعی، در پشت هر اظهاریه و وعده‌ای، منافع طبقه مشخصی را کشف کنند، همواره قربانی مفلوک فریب و خودفریبی خواهند شد. حامیان اصلاحات و بهبود همیشه توسط حامیان نظم کهنه تحمیل خواهند شد تا اینکه بالاخره تشخیص دهند که کلیه نهادهای کهنه، هر چقدر هم که پوسیده و بیرحم به نظر آیند اما توسط نیروی طبقه حاکمه حفظ می‌شوند.»^۲

جمهوری اسلامی یک «نظام» است. یعنی مجموعه‌ای است از روینای سیاسی و ایدئولوژیک تئوکراتیک (رژیم دینمدار) و زیربنای سرمایه‌داری. این نظام دارای تضادها و قوای محرکه‌ای است که اجباراً سرکوب سیاسی و امنیتی، فقر و شکاف طبقاتی، تبعیض و نابرابری اجتماعی، نابودی محیط زیست و جنگ‌های ویرانگر را به بار می‌آورد. بدون داشتن درک ماتریالیستی از خصلت و کارکرد و مبانی این نظام نمی‌توان درک کرد که چرا تنها بدیل در مقابل این نظام یک جامعه سوسیالیستی است که نامش «جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» است. سرنگون کردن جمهوری اسلامی و جایگزین کردن آن با چنین نظامی، نه تنها مطلوب بلکه ضروری و ممکن است. ■

آتش

پانوشته:

۱. متن «الگوی پیشرفت ایران در پنجاه سال آینده» را می‌توانید در روزنامه ایران، ۳۲ مهر ۷۹، بخوانید.
۲. لنین، سه منبع و سه جزء مارکسیسم

فقیر هم با او اشتراک منافع دارند. ارتش‌های بورژوازی در جنگ‌های مختلف همیشه توده‌های مردم از سایر طبقات را به پیاده نظام خودشان تبدیل کرده‌اند و همه این جنایت‌ها به نام «وطن»، «میهن دوستی»، «منافع ملی» و «تمامیت ارضی» توجیه شده‌اند. بنابراین ملیت و «هویت ملی» پدیده‌هایی همیشگی، ثابت و تغییرناپذیر نیستند و این دولت‌های سرمایه‌داری و ناسیونالیست‌ها بودند که ملت‌ها را آفریدند و نه برعکس. هویت‌سازی، بخشی از پروژه دولت متمرکز است که می‌کوشد از طریق خلق و همه‌گیر کردن یک ایدئولوژی ملی و سراسری، دوام و بقای خود را تأمین کند.

ناسیونالیسم ایرانی

در ایران آغاز قرن بیستم اگرچه اندیشه ملی‌گرایی و اعتقاد به تأسیس و خلق یک هویت ملی و دولت ملی در باور برخی از فعالین و نظریه‌پردازان انقلاب مشروطه شکل گرفته بود، اما به ایدئولوژی مسلط در آن انقلاب و سال‌های پس از آن تبدیل نشد و اساساً با روی کار آمدن رضا خان و بعدها دولت پهلوی بود که چنین باور و مفهومی خلق شده و توسط دولت، در سراسر کشور گسترش پیدا کرد. ناسیونالیسم ایرانی، در خدمت به پروژه دولت متمرکز رضا خان و کسب مشروعیت برای این سلسله تازه تأسیس ایجاد شد. عناصر اصلی ایدئولوژی ناسیونالیسم ایرانی که از همان زمان تا به امروز به درجات گوناگون و به اشکال مختلف تداوم پیدا کرده‌اند عبارت‌اند از: (۱) یکسان‌سازی فرهنگی و هویتی (۲) نفی موجودیت فرهنگی و زبانی ملل غیر فارس و سرکوب و تبعیض علیه آن‌ها (۳) باستان‌گرایی نژادپرستانه آریایی (۴) مرکزگرایی استبدادی و (۵) اروپا‌هراسی. بنابراین برخلاف تمام ادعاهای ناسیونالیست‌ها و پان ایرانیست‌ها، چیزی به نام «هویت ایرانی» مشترک به صورت بدیهی و طبیعی در طول تاریخ وجود نداشت و دارای یک پیوستگی تاریخی و مفهومی نبود که در دوره رضا شاه ناگهان از پس قرون و اعصار بیدار شده باشد. این هویت و مفاهیم وابسته به آن به عنوان بخشی از ساختار قدرت متمرکز

دولت بورژوازی، ساخته شدند. دولت متمرکز، سوژه ملی ایرانی را مطابق نیازهای خود یعنی شرط ماندگاری و مشروعیت قدرت سیاسی‌اش خلق کرد. منادیان اولیه هویت ناسیونالیستی ایرانی از طبقات بالای جامعه مثل اشراف، زمین‌داران بزرگ، تجار بزرگ (بورژوازی تجاری) و دیوان‌سالاران (بروکرات‌ها) برخاسته بودند.^۲

پس از رسیدن رضا خان به سلطنت، هیئت هفت نفره‌ای از ناسیونالیست‌های باستان‌گرا چند بار در هفته به دیدار او رفته و ضمن خواندن اشعار شاهنامه فردوسی، مفاهیم و مباحث مربوط به تاریخ ایران باستان، «نژاد آریایی» و ناسیونالیسم را به او آموزش می‌دادند.^۳ ارتش در مسئله ناسیونالیسم هم آغازگر و بازوی اصلی دولت بود. نگاه دولت به سربازان این بود که مردانی از اقصی نقاط ایران به مدت دو سال تحت آموزش‌های خاص سیاسی و ایدئولوژیک حکومت قرار خواهند گرفت، همگی مجبورند به زبان فارسی صحبت کنند و به یک «حس مشترک ملی» و وطن‌پرستی، شاه‌دوستی، تعلق خاطر به پرچم و اهداف و مرزهای کشور دست پیدا خواهند کرد. از نظر سیاست‌گذاران دولت پهلوی، آن‌ها پدران آینده و کانون خانواده‌هایی خواهند شد که آموزه‌های ملی‌گرایانه دوره سربازی را به همسر و فرزندانشان هم آموزش خواهند داد.^۴ همچنین سیاست حذف لغات غیرفارسی، از وزارت جنگ شروع شد. اما ادامه پروژه جعل «هویت مشترک ایرانی» نیاز به وضوح نظری و ایدئولوژیک بیشتر و سازمان‌دهی وسیع‌تری داشت. اجرای این پروژه توسط دولت رضا شاه نمونه‌ای از ملت‌سازی مهندسی شده در نیمه اول قرن بیستم بود. نژاد آریایی و پیشینه مشترک تاریخی، زبان فارسی، میهن دوستی و شاه‌پرستی عناصر اصلی سازنده این هویت و ایدئولوژی بودند.

دولت پهلوی اول برای همه‌گیر کردن ناسیونالیسم، نهادهای رسمی آموزشی و تبلیغاتی و دولتی را به طور وسیع به کار گرفت. وظیفه این نهادها، خلق «هویت ملی مشترک» و «حافظه جمعی ملی»

از طریق نظام آموزش سراسری و واحد و مؤسسات تبلیغاتی مانند سازمان پرورش افکار، انجمن میراث ملی، نشریه ایران باستان، انجمن آثار ملی و غیره بود. مثلاً سازمان پرورش افکار در سال ۱۳۱۷ و به تقلید از دستگاه‌های تبلیغاتی ایتالیایی فاشیست و آلمان نازی ساخته شده تا با استفاده از رادیو، مطبوعات، سخنرانی و تهییج، احساسات ناسیونالیستی را در بین مردم ترویج و تبلیغ کند. به عنوان نمونه در سندی از کمیسیون تدوین کتاب‌های درسی سازمان پرورش افکار می‌خوانیم که: «کمیسیون کتب کلاسیک مأمور است در کتب درسی دبستان‌ها و دبیرستان‌ها اصلاحات سودمند به عمل آورده و افکار میهن دوستی و شاه پرستانه را در مندرجات آن به وجه مؤثری بپروراند»^۵ یا در یک سخنرانی رسمی دیگر آکه بسیار تداعی کننده فرهنگ و جملات حزب‌اللهی‌های ذوب در ولایت فقیه است [چنین گفته می‌شود که: «بالاترین افتخار برای یک نفر ایرانی این بوده که حس شاه دوستی و میهن دوستی بدو نسبت دهند... ما... نیز باید این حس شریف را داشته باشیم که زبانمان جز به یاد شاه گشوده نشده و گوشمان جز به فرمان او نباشد»^۶

آریایی‌گری

ناسیونالیسم ایرانی در دوران پهلوی اول و دوم علناً به مفهوم غیرعلمی و بی‌اساس «نژاد» اعتقاد داشت. بر اساس اسناد رسمی و کتاب‌های درسی این مقطع، نوع بشر از نژادهای مختلف سیاه، زرد، سرخ و سفیدپوست تشکیل شده است و ایرانی‌ها که از «نژاد آریایی» هستند با اروپایی‌ها (به ویژه ژرمن‌ها) از نژاد سفیدند و تاریخ تمدن اساساً محصول عملکرد این نژاد است.^۷ ناسیونالیسم ایرانی هم مانند بسیاری از دیگر باورها و نظام‌های ناسیونالیستی، خصلت باستان‌گرایانه (آرکائیستی) به خود گرفته و سعی می‌کند به هویت ساخته شده و مجعولش حیات جاودانه بدهد و با وصل کردن آن به «تاریخ طلایی» دوران باستان و خلق افسانه‌های متناسب با اهداف و نیازهای امروز، عظمت‌های جعلی برای خودش دست و پا کند. هدف

از این کار، کسب مشروعیت برای دولت پهلوی از طریق رساندن تبار و نسب آن به «مجد و شکوه» دولت‌های ایران باستان به ویژه هخامنشیان و ساسانیان بود. تأکید ویژه بر شاهنامه فردوسی به همین منظور و هم ذات پنداشتن هویت ملی و شاه‌دوستی بود.

به باور آریاگرایان، ایرانیان از «اصل پاک نژاد فرخنده آریایی» وجود آمده‌اند و عناصر نژادی دیگر مدتی افزون از دو هزار و پانصد سال به تدریج در آن منحل شده‌اند و... ایران اصالت و یگانگی خود را از دست نداد.^۸ اما واقعیت این است که اساس ایدئولوژی آریایی‌گری بر یک جعل تاریخی بنا شده است. منشأ افسانه «نژاد آریایی»، تئوری یک زبان شناس انگلیسی در ۱۷۸۶ بود که ادعا کرد زبان‌های لاتینی، یونانی، سانسکریت و ایرانی ریشه‌های مشترکی دارند و بعدها یک شرق‌شناس فرانسوی اصلاح «آریایی» را برای این دسته از زبان‌ها استفاده کرد. برای نخستین بار در سال ۱۸۱۹ فردریش شلگل آلمانی این اصطلاح زبان شناسانه را به یک مقوله نژادی تعبیر کرد.^۹ اما اسناد تاریخی که کلمه آریا در آن‌ها به کار رفته است دارای تعبیر واحد و معنای نژادی و قومی نیستند و برخی از این واژه به عنوان یک زبان و گویش، برخی یک واحد جغرافیایی و برخی یک تیره و قوم منظور می‌کنند و تازه در سال ۱۸۶۱ بود که مولر آلمانی ادعا کرد لفظ آریا در اوستا ناظر به خاستگاه و سرزمین نژاد آریایی است.^{۱۰} رضا شاه همچنین برای پیوند دادن دولتش به ایران باستان و کسب مشروعیت تاریخی دست به برخی اقدامات دیگر مانند انتخاب فامیلی پهلوی برای خودش، ساختن آرامگاه فردوسی با الگوهای معماری تخت جمشید در ۱۳۱۰ و برگزاری کنگره فرهنگی فردوسی، برگزیدن تقویم خورشیدی به جای هجری قمری در سال ۱۳۰۴ و غیره هم زد. در تصمیمی دیگر در سال ۱۳۰۹ بنا به درخواست دولت، نام ایران به جای «پرسیا» در مجامع بین‌المللی ثبت شد. گفته می‌شود این تغییر نام متأثر از عروج فاشیسم در آلمان نازی و حتی به پیشنهاد دولت آلمان صورت گرفته ادامه در صفحه بعد

است. اسناد رسمی تأیید می‌کنند که پیشنهاد اولیه این ایده از سفارت ایران در برلین آمده است اما روشن نمی‌کنند که دقیقاً چه کسی آن را به سفیر ایران پیشنهاد کرده است.^{۱۲}

«زبان پاک»

زبان فارسی عنصر مهم دیگری در تثبیت ناسیونالیسم ایرانی بود. دولت پهلوی این زبان را با اتکا به زور و با پروژه یکسان‌سازی فرهنگی به مردم غیرفارسی زبان در ایران تحمیل کرد. وظیفه این یکسان‌سازی فرهنگی، نابودی تفاوت‌های زبانی، فرهنگی و هویتی و جایگزین کردن آن با زبان، فرهنگ، ادبیات و هنر قوم فارس بود. پروژه یکسان‌سازی زبانی در دوران رضا شاه سه محور داشت: ممنوعیت زبان‌های غیرفارسی در مدارس، مطبوعات و ادارات، «پاک‌سازی» و سره‌سازی زبان فارسی و تبدیل اسامی غیرفارسی شهرها و روستاها به نام‌های فارسی. اجبار کودکان غیر فارس به تحصیل به زبان فارسی و ممنوع کردن تحصیل به زبان مادری، میراث دوران رضا خان است که تا به امروز ادامه پیدا کرده و از مهم‌ترین محورهای ستم ملی و تبعیض فرهنگی در ایران است. در دوران رضا شاه در بخشنامه‌های کلیه ادارات گفته شد از به رسمیت شناختن اسناد به زبانی غیر از فارسی خودداری کنند و در تمامی مدارس مناطق غیر فارس زبان، فشار فیزیکی و روانی برای تحمیل زبان فارسی از سوی مدیران و معلمان اعمال می‌شد. مثلاً در آذربایجان وزارت جنگ از سال ۱۳۰۳ وارد پروژه رسمی کردن زبان فارسی شد. مستوفی استاندار آذربایجان با این استدلال که فرزندان داریوش هخامنشی نباید به زبان چنگیز حرف بزنند، حتی صحبت کردن به زبان ترکی را در مدارس ممنوع کرد. یا در جای دیگری گفته بود: «آذربایجانی‌ها ترکند. یونجه خورده و مشروطه گرفته‌اند و حالا هم کاه خواهند خورد و ایران را آباد می‌کنند».^{۱۳} و از محسنی رئیس فرهنگ آذربایجان نقل است که گفته بود: «هر کس ترکی حرف زد، افسار الاغ به سر او بزنی و او را به آخور ببندی!» شدت

تحقیر و سرکوب به حدی بود که حتی شخصیت پان آریاییستی مثل احمد کسروی هم از برخوردهای تحقیرآمیز و سرکوبگرانه امثال مستوفی در آذربایجان شکایت می‌کرد.^{۱۴} همچنین به تقلید از ترکیه و اقدامات ناسیونال شوینیستی مصطفی کمال آتاتورک در آن کشور، برای حذف لغات عربی و ترکی از زبان روزمره فارسی و ساختن اصلاحاتی با منشأ فارسی در ۱۳۱۴ فرهنگستان ایران تأسیس شد. برای زدودن فرهنگ و هویت غیرفارسی، نام ۱۰۷ منطقه و شهر از اسامی ترکی، عربی و ارمنی به فارسی تغییر کرد^{۱۵} و به این ترتیب نام ایالت عربستان به خوزستان و نام شهرهای سلطان‌آباد به اراک و مَحْمَره به خرمشهر، عبادان به آبادان، فلاحیه به شادگان، بَمپور به ایرانشهر، ارومیه به رضائیه، خفاجیه به سوسنگرد، سولدوز به نقده، ساوبلاغ به مهاباد، سلماس به شاهپور، بندر انزلی به بندر پهلوی، صائینقلا به شاهیندژ، خانی به اشویه، دزدآب به زاهدان، ترکمن صحرا به دشت گرگان، بنی طُرف به دشت میشان و غیره تغییر کرد.

احساس تحقیر

روی دیگر عظمت طلبی باستانی رضا شاه و دولتش، احساس ضعف و تحقیر تاریخی نسبت به اروپا و تمدن اروپایی بود که زمینه‌های آن از سال‌ها پیش در آگاهی ناسیونالیست‌های ایرانی شکل گرفته بود. حس رضا شاه و مشاورینش نسبت به اروپا و غرب، حس توأمان عشق و نفرت بود. عشق و علاقه به پیشرفت و تکنولوژی آن‌ها و نفرت از تحقیر و خودکم‌بینی در برابرشان. به همین علت شاه و وزرای تحت امرش می‌کوشیدند با مدرن‌نمایی ایرانی، وجهه و ظاهری مدرن در چشم سران و رهبران کشورهای فرنگی کسب کنند. مثلاً سیاست یکسان‌سازی پوشش مردم و ممنوعیت مراسم و آیین‌های مذهبی و فرقه‌های مانند عذارای‌های ماه محرم و غیره در مسیر جلوگیری از تشمت و چندگانگی فرهنگی و برای انسجام بیشتر ملی توجیه شد، اما ریشه آن در حس تحقیر در برابر ناظرین اروپایی هم بود. بنا به گفته مخر

السلطنه در خاطراتش، رضا شاه در مورد فرمان تغییر کلاه مردان به کلاه فرنگی گفته بود که می‌خواهد ایرانیان هم‌رنگ اروپایی‌ها شوند تا مورد تمسخر قرار نگیرند^{۱۶} و این مسئله را یکی از کارگزاران فرهنگی این دوران یعنی سعید نفیسی هم تأیید می‌کند.^{۱۷} سیاست تخت قاچو کردن و یکجا نشین کردن عشایر به زور تیرک دار و بمب و مسلسل هم جدا از اینکه وجه سرکوب کانون‌های نامتمرکز مشروعیت و قدرت در مقابل دولت مرکزی را داشت، همچنین با هدف مدرن‌نمایدن ایران را اجرا شد. شاه و مسئولین حکومتی دوست نداشتند اروپاییان ببینند در ایران هنوز کسانی لباس محلی می‌پوشند و در چادر زندگی می‌کنند.

نتایج

سیاست‌های فرهنگی ناسیونالیسم ایرانی رضا شاه به شکل‌گیری سیستماتیک ستم ملی در ایران منجر شد و اگرچه در میان بخش‌هایی از اقلات میانی، نخبگان دانشگاهی و بروکرات‌های جدید پایه گرفت اما اصولاً با واکنش منفی بخش‌های زیادی از جامعه غیر فارس و حتی فارس زبان ایران منجر شد. ناسیونالیسم و هویت ملی همیشه دو وجه دارد: وجه ایجابی که گسترش و درونی شدن هویت مورد نظر دولت یا نظریه‌پردازان و رهبران ناسیونالیست است و وجه سلبی که ترسیم مرزهای تمایز با «دیگری» و «بیگانه» است. این دیگران و بیگانگان در ناسیونالیسم ایرانی عمدتاً به عرب‌ها و ترک‌ها (تورانیان) گفته می‌شد و علاوه بر استناد به اشعار عرب ستیزانه و ضد ترکی شاهنامه فردوسی، چنانکه دیدیم تحقیر ترک‌ها و عرب‌ها در سطح نهادهای اجتماعی و دولتی و حتی نوشته‌های رسمی نیز جریان داشت. مثلاً در کتاب تاریخ عمومی و ایران سال دوم دبیرستان در سال ۱۳۱۵ برای توصیف عرب‌ها از عناوین «سوسمار خور»، «پابرهنه» و «بی تمدن» استفاده شده است.^{۱۸} و چنانکه در بخش قبلی این سلسله مقالات گفتیم، سرمایه‌گذاری‌ها و امکانات و خدمات دولت عمدتاً متوجه تهران و سایر شهرهای بزرگ مرکز و فارس نشین بود و سایر مناطق به ویژه بلوچستان

و کردستان کمترین بهره را از توسعه رضا خانی دریافت می‌کردند. مجموعه این عوامل احساسی از بیزاری و بیگانه پنداری نسبت به ناسیونالیسم و هویت ملی ایرانی (فارسی) را در توده‌های مردم غیر فارس برانگیخت و واکنش آن‌ها به این ستم، تبعیض و تحقیر سیستماتیک دولتی، مقاومت بود و شکل‌گیری گرایش‌های ناسیونالیستی منطقه‌ای و بومی مانند ناسیونالیسم ترک و کرد. چنانکه بعد از عزل و تبعید رضا شاه در شهریور ۱۳۲۰، نه تنها بسیاری از گرایش‌ها و هویت‌های فرقه‌ای، مذهبی و ایل‌ی دوباره احیاء شدند بلکه مشخصاً در دو منطقه آذربایجان و کردستان جنبش‌های ناسیونالیستی فرقه دمکرات آذربایجان و حزب دمکرات کردستان و جمهوری کردستان در آذر ۱۳۲۴ با حمایت مردمی روبه‌رو شدند. ■

سیامک صبوری

۱. نگاه کنید به: ملت و ملی‌گرایی پس از ۱۸۷۰. اریک هابزبام و ناسیونالیسم و مدرنیسم. آنتونی اسمیت
۲. تبارشناسی هویت جدید ایرانی. محمدعلی اکبری ص ۲۸۶
۳. تاریخ بیست ساله ایران. حسین مکی. جلد ۶ سال ۱۳۶۲ ص ۶۳
۴. تاریخ معاصر ایران. سعید نفیسی. ص ۸-۵
۵. ایران بین دو انقلاب. آبراهامیان. ص ۱۷۸
۶. فرهنگ ستیزی در دوره رضا شاه. محمود دلفانی. ص ۲۷
۷. همان ص ۳۸
۸. کتاب تاریخ سال سوم دبیرستان. به نقل از تبارشناسی هویت جدید ایرانی ص ۲۵۴
۹. سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی. علی‌اصغر حکمت. ص ۱۳۷
۱۰. پیدایش ناسیونالیسم ایرانی. رضا ضیا ابراهیمی. ص ۲۱۹
۱۱. همان ۲۳۸-۲۴۰
۱۲. یادداشت‌های اسناد نخست‌وزیری و وزارت خارجه مورخ ۱ و ۵ مرداد ۱۳۱۳ برابر با ۲۳ ژوئیه و ۹ اوت ۱۹۳۴. به نقل از پیدایش ناسیونالیسم ایرانی ص ۲۴۶
۱۳. گذشته چراغ راه آینده است. جامی. بی تا. ص ۲۳۸
۱۴. سرنوشت ایران چه خواهد بود. احمد کسروی. ص ۷۰
۱۵. آکادمی فرهنگ و تغییرات نام‌های امکان در ایران. کاوه بیات. نشریه دانش. شماره ۱۱. ۱۳۷۰-۱۳۶۹ ص ۲۴-۱۲
۱۶. پیدایش ناسیونالیسم ایرانی. ص ۲۸۶
۱۷. تاریخ معاصر ایران. سعید نفیسی. ص ۸۳
۱۸. تاریخ عمومی و ایران؛ سال دوم دبیرستان. حسن فرهودی. جلد دوم. ۱۳۱۵. ص ۱۷۲-۱۶۱

مغزهای کوچک زنگ‌زده

مغزهای کوچک زنگ‌زده

نویسنده و کارگردان: هومن سیدی
تألیف و تهیه‌کننده: سعید سعیدی

نویسنده
محمدزاده
فرهاد
اصلانی



«مغزهای کوچک زنگ‌زده» به کارگردانی هومن سیدی و بازیگری نوید محمدزاده، فرهاد اصلانی در همراه در سینماها اکران شد. فیلم برشی است از زندگی پایین‌ترین لایه مردم که در دور باطل زندگی در زاغه و بزهداری و مواد مخدر نابود می‌شوند. تصویر تیره و زشتی که فیلم از زندگی قشری از مردم می‌دهد، ساختگی نیست. واقعیت است. تمام روابط ستمگرانه‌ای که ستون‌های نظام حاکم هستند در میان این قشر بازتولید شده و در جریان است: بالادستی و فرودستی، مرد و زن، بزرگ و کوچک، رئیس و مرئوس، ارباب و برده. چوپانی هست و گله‌ای از کسانی که مطیع و تابع و تسلیم هستند. مغزشان زنگ‌زده و فکر نمی‌کنند و چیزی را زیر سوال نمی‌کشند و شورش نمی‌کنند. استعارهٔ چوپان و گله، رابطهٔ رژیم جمهوری اسلامی و مردم را تداعی می‌کند که «ولی فقیه» چوپان است و مردم همان گلهٔ گوسفند. رژیم‌هایی که با سلاح‌هایی مانند سرکوب فاشیستی، افیون دین و افیون واقعی و به گروگان گرفتن امنیت معیشتی مردم آنان را وادار به تبعیت و تسلیم می‌کند.

فیلم از همان اول با این جمله بیننده را به‌چالش می‌گیرد: «می‌گن اگه چوپان نباشه گوسفندا

تلف می‌شن یا گم می‌شن یا گرگ بهشون می‌زنه یا از گرسنگی می‌میرن چون مغز ندارن، هرکسی که مغز نداره به چوپان احتیاج داره، به چوپان دلسوز».

داستان حول ماجرای یک باند مواد مخدر مسلح در یکی از مناطق حاشیهٔ تهران شکل می‌گیرد. نوید محمدزاده (شاهین) و فرهاد اصلانی (شکور) در نقش دو برادر، شخصیت‌های اصلی فیلم هستند. برادر کوچک‌ترشان، شهروز است. این محلهٔ حاشیه شهر، با کوچه‌های تودرتو «آشپزخانه» مواد مخدر شکور را احاطه کرده و تحت ریاست او و توسط نیروی مسلح و امنیتی‌اش اداره می‌شود. این محله، به‌اصطلاح پناهگاه کودکان بی‌سرپرست و جوانان بیکار است. کودکان در طویله در کنار گوسفندان نگهداری می‌شوند. هر یک زنده مانده و بزرگ شوند به شبکه حمل و نقل مواد مخدر منتقل می‌شوند. شکور روی شهروز برای جانشینی‌اش حساب باز کرده و ماموریت‌های خشن را به او می‌سپارد تا به‌عنوان «چوپان» آینده تربیت شود. خواهرشان شهره کارگر یک آرایشگاه زنانه است که می‌خواهد در اولین فرصت از این محله و روابط حاکم در آن فرار کند. شکور، دستور قتل او را به‌خاطر «بی‌ناموسی» صادر می‌کند

و شهروز را مأمور این کار می‌کند. بالاخره، شاهین به مغزش ضد زنگ می‌زند و علیه شکور شورش می‌کند. اول به‌خاطر خودش، شورش می‌کند. اما حکایت رنج‌های خواهرش، دیدن آغل انباشته از کودک‌برده‌ها افق‌هایش را وسیع‌تر می‌کند. به فکر می‌افتد. ظلم را در لباس‌های مختلف تشخیص می‌دهد و از آن خشمگین می‌شود. می‌خواهد این شبکهٔ ستمگری را نابود کند؛ اما راهی که برای نجات باز می‌کند، بن‌بست است. به فکر می‌افتد: چرا همه‌چیز تکرار می‌شود؟

فیلم تمام می‌شود و احساس متناقضی داری: از یک طرف، خوشحالی که شاهین بیدار شد و به فکر نجات همه افتاد. از طرف دیگر، می‌خواهی فریاد بزنی: آهای شاهین! راهی هست و ضرورتی ندارد که دوباره همه‌چیز تکرار شود. انتقادهای متفاوتی به این فیلم شده. گفته می‌شود فیلمی از ژانر «سیاه‌نمایی» است. اما به‌اعتقاد من این‌طور نیست. هومن سیدی، سیاه‌نمایی نکرده، تباهی را نمایش داده است. یکی از نارواترین انتقادهای این است که هومن سیدی فیلم «شهر خدا» برزیلی را کپی کرده است. بله مغزهای کوچک زنگ‌زده شباهت‌های زیادی به شهر خدا دارد و حتما هومن سیدی از آن آموخته است. اما اصل شباهت، در واقعیت‌های مشابه جامعه ایران و برزیل است. در ایران و برزیل و مکزیک و نیجریه و پاکستان و هند و... بسیاری از کودکان، دیگر کودک نیستند. حتا زباله‌گرد هم نیستند.

خود «زباله» اند. زن نه «نیروی کار» که برده است. واقعیت‌های وحشتناک جامعهٔ ما، واقعیت‌هایی جهانی هستند و نمی‌توان آن را انکار کرد. با نگاه ناسیونالیستی به واقعیت، مساله ناپدید نمی‌شود، گسل‌ها بسته نمی‌شوند. کسانی که با واقعیت‌های جامعه آشنا هستند، با دیدن فیلم شهر خدا قیل از این‌که بگویند «اه! مغزهای کوچک زنگ‌زده کپی این است» خواهند گفت: اه! چه‌قدر ایران و برزیل شبیه هم هستند. کارکرد نظام سرمایه‌داری، هر روز و در هر گوشهٔ جهان، صدها هزار نفر را به جمع صدها میلیون نفر جمعیت «اضافه» پرتاب می‌کند. این جمعیت «اضافه» همان بیکاری معمول نیست. بلکه پدیده‌ای جدید و بس

هولناک است. این جمعیت «اضافه» منبع سربازگیری جنگ‌سالاران اسلام‌گرا، قاچاقچیان مواد مخدر، قاچاقچیان ارگان‌های بدن و مافیای تجارت سکس می‌شود. این جمعیت برای سرمایه‌داری «اضافه» است چون نمی‌تواند به‌طور سودآور استثمار آنان را سازماندهی کند. «یوال نواح خرابی» نویسنده کتاب «سایپینس» مشاهدهٔ تکان‌دهنده‌ای در مورد دنیای امروز می‌کند و می‌گوید، اگر مبارزه قشرهای تحتانی در قرن بیستم، مبارزه علیه استثمار بود، در قرن بیست و یکم، مقاومت در مقابل پرتاب شدن به درون این جمعیت «اضافه» است.

اما این فاجعه دقیقاً نتیجهٔ آن است که انقلاب‌های سوسیالیستی قرن بیستم در از میان بردن استثمار سرمایه‌داری شکست خوردند و این وظیفه ناتمام ماند و امروز، هیچ ضرورتی ندارد که به این فاجعه تن دهیم. گسترش تصاعدی «سیارهٔ زاغه‌ها»^۱ و جمعیتی که برای سرمایه‌داری حکم «زباله» دارد، فریاد دلخراشی است که انقلاب کمونیستی را طلب می‌کند. آهای شاهین، فقط تصور کن: دنیایی که در آن نه فقر و گرسنگی هست نه غیرت مردانه، نه زندگی پر از دلهره از نیروهای نظامی و امنیتی و جنگ. بچه‌ها زیر آفتاب دلپذیر با عینک دودی دوچرخه‌سواری می‌کنند، وقتی گرسنه‌اند به آشپزخانه محله سرک می‌کشند، در آب‌های آبی و زلال شنا می‌کنند، در کلاس درس با حیرت و کنجکاوای به حرف‌های معلم در مورد فیزیک، سیارات، امکان وجود موجودات هوشمند فرازمینی، بیولوژی، تاریخ جامعه، هنر و... گوش می‌کنند و انگشت بالا می‌برند تا جرقه‌های ذهنی‌شان را با صدای بلند بیان کنند، ایراد بگیرند، چون و چرا کنند و به معلم هم چیزی یاد بدهند. فقط تصور کن: همه، از کودک و زن و مرد، پیر و جوان برای هم و با هم دنیا را می‌سازند و حال می‌کنند. ■

ترانه سهیلی

پانویس:

۱. «سیاه زاغه‌ها» نام کتابی است به قلم مایک دیویس

دو شکل حرکت تضاد اساسی سرمایه‌داری: حرکت آنارشیک و استثمار پرولتاریا

واقعیت کمونیسم چیست؟

چرا مشاغل نابود می‌شوند؟ چرا زمین‌های کشاورزی به زمین‌های مستغلات و برج‌سازی تبدیل می‌شوند؟ چرا محیط زیست نابود می‌شود و سرمایه‌داری دست از عامل اصلی نابودی محیط زیست یعنی سوخت فسیلی برنمی‌دارد؟ چرا یک‌باره معیشت و بهداشت و آموزش هشتاد میلیون نفر در ایران، گروگان بازی‌های مالی عظیم (معاملات دلار) می‌شود؟ چرا سرمایه‌داران بدون توجه به این‌که اگر تولید بخواهد هزاران کارگر بیکار می‌شوند و خانواده‌هایشان را گرسنگی فرا می‌گیرد، به‌جای دیگری نقل مکان می‌کنند؟ چون قانون سرمایه‌داری این است. سرمایه‌دار، کارگر را نمی‌بیند. خودش را می‌بیند که اگر در رقابت میان سرمایه‌ها عقب بماند نابود می‌شود. این یک قوه محرکه ذاتی اقتصاد سرمایه‌داری است. علتش خصلت تنظیم‌نشدنی تولید سرمایه‌داری، آنارشی سرمایه‌داری است.

باب آواکیان در توضیح این خصلت می‌گوید: «سرمایه‌داران رشته‌های مختلف نه‌فقط با یکدیگر در یک کشور معین رقابت دارند، بلکه با سرمایه‌داران در سراسر دنیا رقابت می‌کنند. در نتیجه مجبورند شیوه تولید کالا را مرتباً تغییر بدهند. مجبورند محل فعالیت‌شان در گوشه و کنار دنیا را مرتباً عوض کنند. با چه هدفی؟ با این هدف که از هم جلو بزنند. چون اگر کارآمدتر از بقیه نباشند خودشان با خطر نابودی روبرو می‌شوند. اگر مردم را به شکل کارآمدتر استثمار نکنند، ورشکست می‌شوند و یا به جایگاه یک سرمایه‌دار درجه دوم تنزل می‌کنند و در معرض ورشکستگی قرار می‌گیرند. حتی اگر در آستانه سقوط، میلیاردها دلار هم سهام داشته باشند.»

آنارشی در تولید سرمایه‌داری چیست و رابطه آن با انباشت سرمایه از طریق استثمار چیست؟ تولید سرمایه‌داری بر دو قوه محرکه استوار است که شرایط کلی مبارزه طبقاتی را ایجاد می‌کند

و صحنه مبارزه انقلابی را هم در ارتباط با اوضاع هر جامعه و اوضاع جهان و هم در ارتباط با مسأله بزرگ‌تر گذار تاریخی از عصر بورژوازی به عصر کمونیسم جهانی، شکل می‌دهد: یکم، تخصیص میان پرولتاریا و بورژوازی. دوم، تخصیص میان سازماندهی تولید در سطح کارگاه، کارخانه و واحد منفرد سرمایه با آنارشی تولید در سطح کلی جامعه و جهان.

این‌ها دو شکل از حرکت تضاد اساسی سرمایه‌داری هستند. به‌عبارت دیگر، تضاد اساسی سرمایه‌داری (تضاد میان تولید اجتماعی و تصاحب خصوصی) به واسطه این دو شکل حرکت، گشایش پیدا می‌کند. فردریک انگلس در اثر خود به نام آنتی دورینگ نشان می‌دهد که تضاد میان تولید اجتماعی‌شده و تصاحب سرمایه‌دارانه محصول کار اجتماعی‌شده، در این دو شکل تضاد بروز کرده و حرکت می‌کند. مارکس نیز در کتاب سرمایه از همان ابتدای کتاب، رقابت و تولید کور حاکم در میان تولیدکنندگان کالایی را به‌عنوان یک عامل ساختاری و ذاتی تولید و مبادله کالایی گسترده یعنی سرمایه‌داری نشان می‌دهد. بسیاری از «اقتصاددانان مارکسیست» در تحلیل از رخدادهای مهم اقتصاد سرمایه‌داری به عواملی به‌جز عوامل ساختاری نظام سرمایه‌داری و دینامیک‌ها (قوای محرکه) واقعی آن دست می‌زنند چون این دو شکل حرکت تضاد اساسی عصر سرمایه‌داری و رابطه آن‌ها با یکدیگر را درک نمی‌کنند.

باب آواکیان که در درک این حقیقت راه‌گشایی کرده و می‌نویسد: «درواقع، آنارشی تولید سرمایه‌داری است که نیروی محرکه یا راننده این فرآیند است هرچند که تضاد میان بورژوازی و پرولتاریا بخشی لاینفک از تضاد میان تولید اجتماعی و تملک خصوصی است. استثمار نیروی کار شکل و وسیله ایجاد و تصاحب ارزش اضافه است. اما روابط پر هرج و مرج میان

تولیدکنندگان سرمایه‌دار و نه صرف وجود پرولترهای بی‌چیز (و به این معنا وجود تضاد طبقاتی) است که تولیدکنندگان سرمایه‌دار را می‌رانند که طبقه کارگر را در بعد تاریخا شدیدتر و بسط‌یافته‌تر استثمار کند. نیروی محرکه آنارشی بیان‌کننده این واقعیت است که شیوه تولید سرمایه‌داری رشد کامل تولید کالایی و قانون ارزش است. تولیدکنندگان کالایی سرمایه‌دار از یک دیگر جدا هستند اما از طریق عملکرد قانون ارزش به یک دیگر متصل هستند. اگر چنین نبود، آنان با این حد از اجبار در استثمار پرولتاریا مواجه نبودند و تضاد طبقاتی میان بورژوازی و پرولتاریا قابل تخفیف بود. اجبار درونی سرمایه به بسط و گسترش است که موجب پویایی و قدرت تحرک تاریخا بی‌سابقه این شیوه تولیدی است؛ فرآیندی که دائماً روابط ارزش را دستخوش دگرگونی کرده و به بحران می‌انجامد.»^۲

آواکیان در فصل اول کتاب کمونیسم نوین، عملکرد قوه محرکه آنارشی را بیشتر توضیح می‌دهد: «... بیابید در مورد آنارشی صحبت کنیم و ببینیم که چطور با سیستم سرمایه‌داری جفت و جور شده است. چرا آنارشی تولید، نیروی محرکه اصلی سرمایه‌داری است و چرا نیروی محرکه آنارشی سرمایه‌دارها را مجبور می‌کند که مرتباً مردم را شدیدتر استثمار کنند؟ مردمی که به‌عنوان بردگان مزدی‌شان کار می‌کنند یعنی پرولترها، یعنی کسانی که ابزار تولید ندارند و باید نیروی کار خود را بفروشند. و ببینیم چرا سرمایه‌داری مرتباً از یک بخش دنیا به بخش دیگر می‌رود تا آدم‌هایی را پیدا کند که بتواند وحشیانه‌تر استثمارشان کند؟ مسأله‌ای که باید فهمید و در حال حاضر خوب فهمیده نمی‌شود این است که مشکل فقط حریص بودن سرمایه‌داران نیست بلکه اجبار و فشاری است که مجبورشان می‌کند مردم تحت فرمان‌شان را دائماً شدیدتر و وحشیانه‌تر استثمار

کنند... هرچند استثمار نیروی کار، شکلی است که ارزش اضافه از طریق آن تولید می‌شود و اختصاص می‌یابد اما چیزی که تولیدکنندگان سرمایه‌دار را به استثمار شدید و گسترده طبقه کارگر به‌نحوی بی‌سابقه در تاریخ وادار می‌کند نه صرف وجود پرولتاریای بدون مالکیت و یا تضاد طبقاتی بلکه رابطه آنارشیک بین تولیدکنندگان سرمایه‌دار است... نیروی محرکه آنارشی بیان این واقعیت است که شیوه تولید سرمایه‌داری توسعه کامل تولید کالایی و قانون ارزش را نمایندگی می‌کند.»

در اقتصاد سرمایه‌داری، تولیدکنندگان منفرد، فعالیت خود را مستقل از یکدیگر پیش می‌برند و فرآیندهای متفاوت کار که فعالیت تولیدی جامعه را تشکیل می‌دهند به‌طور خصوصی سازمان می‌یابند. نه یک هماهنگی و برنامه‌ریزی آگاهانه از قبل بلکه قانون ارزش است که این تولیدکنندگان منفرد را به یکدیگر متصل می‌کند و این فعالیت را تبدیل به یک تقسیم کار اجتماعی می‌کند. یعنی در سرمایه‌داری، تقسیم کار اجتماعی پس از وقوع محقق می‌شود و نه از قبل و براساس یک نقشه‌ریزی و هماهنگی. حرکت آنارشیک سرمایه‌داری، بازتابی از حاکمیت قانون ارزش است. اما چرا و چگونه؟

قانون ارزش یعنی این‌که کالاها بر مبنای قیمت‌هایی خرید و فروش می‌شوند که بازتاب زمان کار اجتماعاً لازم برای تولید آن‌ها است. این قانون ارزش است و زمان کار اجتماعاً، تنظیم‌کننده قیمت‌ها و سودها است. بر فرآیندهای کار که به‌طور خصوصی سازمان یافته‌اند، تعقیب سود حاکم است. سود تعیین می‌کند که چه چیزی و چگونه تولید شود. سرمایه در پاسخ به حرکت قیمت‌ها و سود وارد بخش‌هایی می‌شود که دارای سودآوری بالا هستند و از بخش‌هایی که سودآوری پایین دارند بیرون می‌رود. هر سرمایه‌دار منفرد در رقابت با سرمایه‌های دیگر تلاش می‌کند تولید را با کارایی بالا سازمان دهد. سازماندهی تولید را مستبدانه‌تر پیش می‌برد. حساب‌داری سخت‌گیرانه می‌کند. فن‌آوری‌های سرعت دادن به کار را در پیش می‌گیرد. به‌عبارت دیگر، هر شرکت و واحد سرمایه به‌شدت سازمان یافته است. اما در سطح جامعه و جهان هیچ‌گونه برنامه‌ریزی منظم و عقلایی موجود نیست و



درباره کامیون داران ...

جامعه را به تصاحب و کنترل یک اقلیت کوچک در می آورد و چماق دولت و قدرت سیاسی را هم به دست این اقلیت می دهد که برای پیشبرد منافع اقتصادی اش و رسیدن به حداکثر سود از آن استفاده کند.

کامیون داران نقش مهمی در گردش اقتصاد سرمایه داری دارند زیرا بخشی از صنعت حمل و نقل هستند. این صنعت نقش کلیدی و گاه تعیین کننده لجستیکی در مرتبط کردن نقاط مختلف تولیدی اقتصاد جهانی به یکدیگر دارد. در واقع، صنعت حمل و نقل بخشی از فرآیند تولید و مبادله کالایی است و بدون آن بازار ملی و بازار جهانی شکل نمی گیرد. اگر کامیون داران اعتصاب کنند فرآورده های کالایی در کشور پخش نمی شود و سرمایه تولیدکنندگان هم باز نمی گردد. اگر کامیون داران اعتصاب کنند کالاهای وارداتی و صادراتی هم به مقصد یعنی بازار نمی رسند. صاحبان یک یا چند کامیون در بازار سرمایه داری بسیار کوچک و ضعیف هستند و با تلاطمات اقتصادی اخیر دیگر قادر به ادامه کار نیستند و در حال نابود شدن و بلعیده شدن توسط «بزرگترها» هستند. بسیاری از کامیون داران مجبور می شوند کامیون خود را فروخته و تبدیل به کارگر شوند، به استخدام شرکت های بزرگ تولیدی تجاری درآیند که صاحب ناوگان های بزرگ حمل و نقل اند.

شمار زیادی از رانندگان کامیون در این اعتصاب درگیر نیستند. زیرا راننده های ناوگان های حمل و نقل سرمایه داران کلان و گروه های صنعتی-تجاری-مالی مانند شرکت نفت و پتروشیمی، بنیادها، ستاد امام و جهاد سازندگی و غیره هستند. این واحدهای بزرگ سرمایه برای فرار از اختلال هایی از این دست و برای افزایش سودآوری خود، دست به «ادغام عمودی» می زنند. بخشی از این «ادغام عمودی» سرمایه گذاری در بخش های لجستیک مانند انبارداری و حمل و نقل است که نگهداری و گردش کالا را ممکن می کند و با استفاده از فن آوری های پیشرفته «زمان» رساندن تولید به بازار را هرچه کوتاه تر می کنند تا از رقبا جلو بیفتند. واحدهای بزرگ سرمایه از آنجا که از پشتوانه قدرت و دسترسی به گوشه و کنار بازار جهانی و اعتبارات و بیمه بین المللی برخوردارند، هیچ یک از مشکلات کامیون داران را در زمینه تهیه وسایل یدکی و لاستیک و اعتبارات و انبارداری و غیره ندارند.

یکی از چالش های کامیون داران اعتصابی همراه کردن رانندگان ناوگان های مجموعه های صنعتی تجاری وابسته به دولت و ارگان های نظامی و جهاد و بسیج بوده است. یکی از رانندگان ناوگان حمل و نقل مجموعه صنعتی تجاری کشاورزی و دامداری و فرآوری لبنیاتی «کاله» تعریف می کرد که هفتاد نفر از سبب راننده کاله را اخراج کردند چون کامیون ها را در جریان این اعتصاب به بهانه های بیماری و غیره خوابانند. وی می گفت آن ها ریسک بزرگی کردند چون مدیران رده های مختلف این مجموعه همه سپاهی هستند. ■

جنگ جهانی دوم توسط امپریالیسم آمریکا ساخته و تقویت شدند نگاه کنیم: یکی از عمل کردهای مهم آن ها تقویت شرایط نظم اجتماعی برای تسهیل نفوذ عمیق تر سرمایه بود.

سرمایه داری یک نظام است و دارای قوانین حرکتی است. قوای محرکه معینی دارد و این قوای محرکه سیستمیک هستند. یعنی مربوط به ساختار و سوخت و ساز آن می باشند. این قوای محرکه دارای نتایج سیستمیک نیز هستند. بدون درک کارکرد قوای محرکه و سوخت و ساز این نظام نمی توان علت الکل اتفاقات مهمی که در صحنه اقتصاد و سیاست می افتد را درک کرد و مهم تر از آن نمی توان درک کرد که نظام سوسیالیستی چه چیزی را در تمایز با سرمایه داری حل خواهد کرد. مهم تر از همه چگونه تحت نظام سوسیالیستی می توان عملکرد قانون ارزش را از فرماندهی توسعه اقتصادی پایین کشید و برنامه ریزی آگاهانه سوسیالیستی را جایگزین آن کرد.

سوسیالیسم با ایجاد «تغییر در روابط اقتصادی امکان رهایی افزون تر نیروهای مولده را فراهم می کند و در ارتباط دیالکتیکی با آن، ربنای سیاسی و ایدئولوژیک را دگرگون می کند و از طریق این دگرگونی و اساسا دگرگونی شرایط مادی زیربنایی، یک نظام اقتصادی نوین بنیادا متفاوت را به مثابه یک جامعه بنیادا متفاوت بنا می کند. یا این راه باید اتخاذ شود و یا بازگشت به آن چه ادعا می شود که تنها آلترناتیو در جهان امروز است؛ کشیده شدن به درون جامعه ای که در حصار تولید و مبادله کالایی محبوس و وابسته به شرایط آن است و مشخصا قفل شدن به روابط تولیدی و فرآیند انباشت و دینامیک های سرمایه داری و روابط اجتماعی و روابط قدرت سیاسی، فرهنگ، ایدئولوژی و اخلاقیات منطبق بر آن. ...» ۳ ■

آتش

پانوشت:

۱. باب آواکیان، کمونیسم نوین، فصل اول
۲. نقل شده در مقاله ریموند لوتا، درباره «نیروی محرکه آنارشی» و دینامیک های تغییر؛ یک مناظره حاد و عاجل: مبارزه برای جهانی بنیادا متفاوت از جهان کنونی و مبارزه برای یک رویکرد علمی نسبت به واقعیت؛ ۴ نوامبر ۲۰۱۳، نشریه انقلاب، ترجمه فارسی در وبسایت حزب کمونیست ایران م ل م.
۳. باب آواکیان، پرندگان نمی توانند پرواز کنند اما انسان می تواند افقها را در نوردد.

نمی تواند باشد. در واقع آن چه تولید را تنظیم می کند، حرکت قیمت ها و سودها است که «اطلاعات» لازم برای تصمیم گیری های تولیدی را به تصمیم گیران می رساند. در نتیجه، تولید از طریق تخریب و بازسازی تعدیل می شود. نیروی کار بر مبنای سود تعدیل می شود. شرکت ها و خط های تولیدی بلعیده می شوند، خط های تولید جدید با این فرض به راه می افتند که سودآور خواهند بود. بدین ترتیب تقسیم کار اجتماعی ساخته شده و مجددا بازسازی می شود. این تعدیل، تعدیلی کور و همراه با هرج و مرج و افراط و تفریط است. همه چیز، بعد از وقوع کشف می شود. چماق قانون ارزش موجب حرکت آنارشیک تولید سرمایه داری می شود. رقابت سرمایه داران مختلفی که در حال انباشت خصوصی هستند را نهایتا قانون ارزش تنظیم می کند.

چرا کامیون داران که صاحب سرمایه هستند و کارگر نیستند نیز دست به اعتصاب می زنند؟ چون آن ها هم زیر فشار کوبنده قانون ارزش هستند. آن ها قادر نیستند با کوسه هایی مانند سپاه و بنیادها که صاحب ناوگان های کامیون و تریلی و انبارهای قطعات یدکی و باراندازها و گمرکات خصوصی هستند، رقابت کنند. در تولید سرمایه داری یک رقابت همیشگی وجود دارد که در آن حتی ماهی های بزرگ توسط کوسه هایی که واردتر و صاحب قدرت بیشتری هستند خورده می شوند. عامل قدرت و ثبات سیاسی، یک عامل اقتصادی بسیار مهم است. در واقع، یکی از عوامل موثر در جابه جایی های آنارشیک سرمایه است. بسیاری از شرکت های بزرگ اروپایی و چینی و هندی با تهدیدها و تحریم های ترامپ از ایران فرار کردند. قتل جمال قاشقچی روزنامه نگار سعودی در سفارت خانه آن کشور در ترکیه موجب سقوط بازار سهام عربستان شد به ویژه آن که وزرای اقتصادی و روسای شرکت های مهم اقتصادی آمریکا و اتحادیه اروپا از حضور در کنفرانس سالانه اقتصادی عربستان که به «داووس صحرا» معروف است امتناع کردند. سرکوب امنیتی هم یک شاخص اقتصادی بسیار مهم در نظام بین المللی برای صدور سرمایه است □ البته هنگامی که موفق به ایجاد به اصطلاح «ثبات اجتماعی» می شود. ریموند لوتا می گوید: «... به دولت های نومستمره که بعد از